فشار چندلایه و راهبرد فرسایش اجتماعی؛ چرا تفرقه مذهبی در کنار فشار اقتصادی هدف قرار می‌گیرد؟

در شرایطی که جامعه هم‌زمان با فشارهای اقتصادی، تحریم، ناامنی، حمله به مراکز علمی و فرهنگی و ترور شخصیت‌های سیاسی، دینی و علمی مواجه است، تقلیل این رخدادها به مجموعه‌ای از حوادث منفرد، مانع فهم درست از پیامدهای اجتماعی آن می‌شود. هر یک از این اقدامات ممکن است هدف مستقیمی داشته باشد؛ اما در کنار یکدیگر می‌توانند بخشی از یک الگوی گسترده‌تر برای فرسایش ظرفیت اجتماعی، کاهش اعتماد عمومی و افزایش شکاف‌های درون جامعه تلقی شوند.

در این میان، اختلافات مذهبی و قومی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا برخلاف بسیاری از فشارهای بیرونی، اگر به منازعه اجتماعی تبدیل شوند، می‌توانند جامعه را از درون دچار فرسایش کنند. به همین دلیل، مسئله تقریب مذاهب را نباید صرفاً موضوعی فرهنگی یا مربوط به مناسبات میان عالمان شیعه و سنی دانست؛ بلکه در شرایط بحران، تقریب و همبستگی اجتماعی بخشی از ظرفیت دفاعی جامعه در برابر جنگ ترکیبی و فشارهای چندلایه است.

از فشار اقتصادی تا فشار بر سرمایه اجتماعی

فشار اقتصادی فقط آثار مادی ندارد. استمرار مشکلات معیشتی می‌تواند سطح نارضایتی، اضطراب و احساس ناامنی را افزایش دهد و در صورت همراه شدن با عملیات رسانه‌ای و روانی، زمینه مناسبی برای شکل‌گیری روایت‌های بدبینانه فراهم کند. در چنین وضعیتی، یک حادثه امنیتی یا ترور می‌تواند فراتر از قربانی مستقیم خود، به عاملی برای تولید شایعه، اتهام‌زنی و ایجاد بی‌اعتمادی میان گروه‌های اجتماعی تبدیل شود.

از این منظر، اقتصاد و امنیت اجتماعی دو حوزه کاملاً جدا از یکدیگر نیستند. جامعه‌ای که تحت فشار اقتصادی قرار دارد، اگر هم‌زمان با شکاف‌های مذهبی، قومی و سیاسی مواجه شود، ظرفیت بیشتری برای گرفتار شدن در چرخه‌ای از نارضایتی، بدبینی، قطبی‌شدن و منازعه داخلی خواهد داشت.

به همین دلیل، درک راهبردی از فشار خارجی تنها با شمارش حملات و تحریم‌ها کامل نمی‌شود؛ باید دید این فشارها چگونه می‌توانند بر روابط اجتماعی، اعتماد عمومی و مناسبات میان گروه‌های مختلف اثر بگذارند.

ترور؛ هدفی فراتر از حذف یک فرد

ترور یک عالم دینی یا شخصیت اجتماعی، صرفاً حذف یک فرد نیست. شخصیت‌های دینی در بسیاری از مناطق، به‌ویژه در مناطق دارای تنوع مذهبی و قومی، بخشی از شبکه اعتماد اجتماعی هستند. ازاین‌رو، ترور آنان می‌تواند خلأیی ایجاد کند که آثار آن فراتر از محیط علمی یا مذهبی قربانی باشد.

اهمیت این موضوع در نمونه‌های مربوط به ترور برخی علمای اهل‌سنت در مناطق مختلف کشور آشکارتر می‌شود. در محتوای گردآوری‌شده درباره ترور شیخ علی دهواری، بر این نکته تأکید شده که پس از ترور، امکان بهره‌برداری از حادثه برای متهم کردن نظام و ایجاد فضای فتنه وجود داشت؛ اما هوشیاری علمای اهل‌سنت، معتمدان و خانواده آن مرحوم موجب شد این ظرفیت تنش به همگرایی شیعه و سنی در مراسم تشییع تبدیل شود.

این نمونه یک نکته مهم را نشان می‌دهد: ترور می‌تواند آغاز یک عملیات اجتماعی باشد، نه پایان آن. حذف فیزیکی یک شخصیت ممکن است مرحله نخست باشد؛ مرحله بعد، تعیین روایت حادثه و تبدیل آن به عامل بی‌اعتمادی میان جامعه و حاکمیت یا میان پیروان مذاهب است.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مقابله با چنین رخدادهایی، نه فقط شناسایی عامل ترور، بلکه جلوگیری از مصادره اجتماعی و رسانه‌ای حادثه است.

نقطه آسیب‌پذیر، «برداشت ما از یکدیگر» است

یکی از دقیق‌ترین نکاتی که در مجموعه بیانات مورد استناد قرار گرفته، مسئله تصویرسازی دشمن از پیروان مذاهب برای یکدیگر است. در این نگاه، مسئله صرفاً ایجاد اختلاف مستقیم نیست؛ بلکه تلاش می‌شود هر گروه، گروه دیگر را با تصویری تحریف‌شده، خصمانه و غیرواقعی بشناسد. در بیانات سال ۱۳۹۷ نیز بر این نکته تأکید شده که یکی از مشکلات جهان اسلام، شناخت نادرست فرق اسلامی از یکدیگر است و دشمنان طی دهه‌ها کوشیده‌اند هر فرقه را در نگاه فرقه دیگر نامطلوب جلوه دهند.

این مسئله در عصر شبکه‌های اجتماعی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در چنین فضایی، یک خبر ناقص، تصویر تقطیع‌شده، سخن تحریک‌آمیز یا روایت جعلی می‌تواند در مدت کوتاهی به یک تصور عمومی تبدیل شود. بنابراین، جنگ بر سر وحدت، الزاماً با اعلام دشمنی آشکار آغاز نمی‌شود؛ گاهی با تغییر ادراک گروه‌ها از یکدیگر آغاز می‌شود.

به همین دلیل، مقابله با تفرقه صرفاً به معنای دعوت اخلاقی به برادری نیست؛ بلکه به معنای ایجاد سازوکارهایی برای شناخت دقیق مذاهب، اصلاح سوءبرداشت‌ها، تفکیک اختلاف علمی از دشمنی اجتماعی و جلوگیری از تبدیل اختلاف اعتقادی به خصومت عمومی است.

خطر اصلی، تبدیل اختلاف علمی به نزاع اجتماعی است

اختلاف میان مذاهب اسلامی واقعیتی تاریخی و علمی است و نمی‌توان آن را با توصیه‌های شعاری از میان برد. مسئله اصلی این نیست که همه مذاهب درباره همه مسائل یکسان بیندیشند؛ بلکه مسئله آن است که اختلاف علمی به خصومت اجتماعی تبدیل نشود.

در همین زمینه، در محتوای مربوط به بیانات رهبری، بر دو اصل تأکید شده است: مسلمانان نباید نسبت به یکدیگر کینه داشته باشند و نباید حساسیت‌های مذهبی یکدیگر را عامدانه تحریک کنند؛ این اصل حتی حوزه تبلیغ، کتاب و تولید محتوای دینی را نیز دربرمی‌گیرد.

این تفکیک بسیار مهم است. جامعه‌ای که در آن اختلاف علمی وجود دارد اما سازوکار گفت‌وگو و تحمل متقابل نیز وجود دارد، الزاماً جامعه‌ای متفرق نیست. خطر زمانی آغاز می‌شود که اختلافات تخصصی از فضای علمی خارج و به زبان تحقیر، اتهام، نفرت و حذف اجتماعی منتقل شود.

«دشمن درونی» چگونه شکل می‌گیرد؟

فرقه‌گرایی زمانی برای یک جامعه خطرناک می‌شود که اختلاف هویتی به عامل بی‌اعتمادی و سپس به کنش اجتماعی خصمانه تبدیل شود. در یکی از منابع مورد استفاده در این مجموعه، فرقه‌گرایی به‌عنوان نوعی «دشمن درونی» و ابزار تفرقه‌افکنی معرفی شده و هم‌زمان بر این نکته تأکید شده است که اختلافات سیاسی و سلیقه‌ای نباید به نفرت‌پراکنی و دشمنی تبدیل شود؛ زیرا هنگامی که اختلافات به سطح عمومی جامعه منتقل شود، می‌تواند به وضعیت‌های تند و خطرناک بینجامد.

این نکته در شرایط فشار اقتصادی اهمیت دوچندان دارد. هنگامی که بخشی از جامعه با مشکلات معیشتی دست‌وپنجه نرم می‌کند، انتقال مسئله از «مشکل اقتصادی» به «تقصیر یک گروه مذهبی، قومی یا اجتماعی» می‌تواند مسیر نارضایتی را تغییر دهد. در این حالت، به جای آنکه جامعه درباره علل واقعی یک مشکل گفت‌وگو کند، ممکن است انرژی اجتماعی خود را صرف یافتن یکدیگر به‌عنوان مقصر کند.

اینجاست که تفرقه می‌تواند نقش مکمل فشار اقتصادی را ایفا کند: فشار اقتصادی سرمایه اجتماعی را تضعیف می‌کند و قطبی‌سازی مذهبی و قومی می‌تواند همان سرمایه اجتماعی را بیش از پیش مصرف کند.

وحدت؛ یک ضرورت امنیت اجتماعی

از این منظر، وحدت اسلامی نباید صرفاً در قالب همایش، بیانیه یا مناسبت‌های مذهبی تعریف شود. وحدت در معنای راهبردی آن یعنی حفظ توان جامعه برای همکاری در شرایطی که فشارهای بیرونی می‌کوشند آن را به گروه‌های متخاصم تقسیم کنند.

در بیانات سال ۱۳۸۵ نیز میان وحدت امت اسلامی و کاهش سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دشمن ارتباط مستقیم برقرار شده است؛ یعنی وحدت نه یک مسئله حاشیه‌ای، بلکه عاملی برای کاهش ظرفیت نفوذ و سلطه بیرونی تلقی شده است.

بر این اساس، هر اقدامی که اعتماد میان شیعه و سنی، میان اقوام و میان گروه‌های اجتماعی را تقویت کند، در شرایط بحران واجد کارکردی فراتر از مناسبات فرهنگی است. در مقابل، هر محتوایی که عمداً یا از سر هیجان، شکاف‌های مذهبی و قومی را تشدید کند، حتی اگر با عنوان دفاع از یک مذهب تولید شده باشد، می‌تواند در سطح اجتماعی به تضعیف ظرفیت جمعی جامعه منجر شود.

پاسخ به این وضعیت، صرفاً امنیتی نیست

مقابله با چنین روندی البته فقط با اقدامات امنیتی امکان‌پذیر نیست. برخورد با عامل ترور ضروری است، اما برای خنثی کردن آثار اجتماعی ترور کافی نیست. جامعه به تاب‌آوری شناختی و اجتماعی نیز نیاز دارد؛ یعنی توانایی تشخیص خبر واقعی از روایت جعلی، تفکیک اختلاف مذهبی از دشمنی، مقاومت در برابر تحریکات و حفظ ارتباط میان گروه‌های اجتماعی در شرایط بحرانی.

تجربه ترور برخی علمای اهل‌سنت نشان می‌دهد که حضور معتمدان، عالمان و نخبگان مذهبی در لحظات بحران می‌تواند مانع تبدیل یک حادثه امنیتی به شکاف مذهبی شود. در نمونه مورد اشاره، مشارکت گسترده شیعه و سنی در تشییع یک عالم اهل‌سنت، عملاً روایت تفرقه‌افکنانه احتمالی را با یک رفتار اجتماعی متضاد مواجه کرد.

از این منظر، سرمایه اجتماعی خود یک ابزار مقابله با عملیات روانی است.

مسئله امروز؛ جلوگیری از «تکثیر بحران»

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، امکان تکثیر یک بحران از یک حوزه به حوزه دیگر است: حمله به یک مرکز علمی می‌تواند نگرانی امنیتی ایجاد کند؛ فشار اقتصادی می‌تواند نارضایتی ایجاد کند؛ ترور یک عالم می‌تواند خلأ اجتماعی ایجاد کند؛ و عملیات رسانه‌ای می‌تواند همه این عوامل را به اختلاف مذهبی یا قومی پیوند دهد.

اگر این پیوند شکل بگیرد، یک حادثه محدود می‌تواند به بحران گسترده‌تری تبدیل شود. بنابراین، سیاست اجتماعی در شرایط فشار باید مانع تکثیر بحران شود؛ یعنی اجازه ندهد یک حادثه امنیتی به بحران مذهبی، یک مشکل اقتصادی به نزاع قومی و یک اختلاف سیاسی به دشمنی اجتماعی تبدیل شود.

در این چارچوب، وحدت اسلامی نه به معنای حذف اختلافات، بلکه به معنای مدیریت اختلافات به نحوی است که جامعه در برابر فشارهای بیرونی از درون متلاشی نشود.

جمع‌بندی

فشار اقتصادی، ترور، حمله به مراکز علمی و فرهنگی و عملیات تفرقه‌افکنانه را نمی‌توان الزاماً یکسان و با یک منطق توضیح داد؛ اما می‌توان آثار متقاطع آنها بر جامعه را بررسی کرد. نقطه اتصال این حوزه‌ها، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی است.

جامعه‌ای که اعتماد میان گروه‌های مذهبی، قومی و اجتماعی در آن حفظ شده باشد، حتی در شرایط فشار اقتصادی و امنیتی، ظرفیت بیشتری برای عبور از بحران دارد. اما اگر فشارهای بیرونی با قطبی‌سازی داخلی همراه شوند، بخشی از انرژی جامعه به جای حل مسئله، صرف نزاع میان خود اعضای جامعه خواهد

شد.

از این رو، دفاع از وحدت اسلامی در شرایط کنونی تنها یک وظیفه اخلاقی یا مذهبی نیست؛ بلکه بخشی از راهبرد حفظ انسجام اجتماعی، کاهش آسیب‌پذیری در برابر جنگ روانی و جلوگیری از تبدیل فشار خارجی به بحران داخلی است.

در چنین شرایطی، شاید مهم‌ترین پرسش این نباشد که «اختلاف میان مذاهب وجود دارد یا نه»، بلکه این باشد که آیا می‌توان اجازه داد اختلافات واقعی و تاریخی، به ابزار تولید خصومت در جامعه امروز تبدیل شوند؟

پاسخ به این پرسش، مرز میان «اختلاف مذهبی» و «تفرقه اجتماعی» را روشن می‌کند؛ مرزی که حفظ آن، امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد.